

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نښاد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical	تاریخی
------------	--------

بازتایپ و تکثیر انترنیتی: سازمان انقلابی افغانستان

دکتر فروتن

۰۶ اگست ۲۰۱۳

حزب توده در مهاجرت

بخش سوم

«سیستم اقتصادی جدید»

با افتادن زمام امور به دست چرکین بورژوازی بوروکراتیک که به خاطر فریب توده های کارگر و زحمتکش اتحاد شوروی و جهان برچسب سوسیالیسم را نیز به خود چسبانیده بود، مالکیت اجتماعی سوسیالیستی بر وسائل تولید خصلت سوسیالیستی خود را گم کرد و به صورت سرمایه داری دولتی درآمد. اقتصادی هم که بر آن پایه می گرفت ممکن نبود از اصول اقتصاد سوسیالیستی تبعیت کند. رهبران شوروی به تدریج اصول اقتصاد سرمایه داری را (در شرایط سرمایه داری دولتی) به مرحله اجراء درآوردند. چهل سال طول کشید تا سرمایه داری دولتی به لیبرالیسم اقتصادی و اقتصاد بازار تبدیل شود و این روند هنوز ادامه دارد.

چگونه اقتصاد سوسیالیستی به سوی اقتصاد سرمایه داری رفت؟ نکات اساسی تحول اقتصادی در سند «سیستم اقتصادی جدید» که در ۱۹۶۵ توسط کاسیگین، نخست وزیر وقت، تدوین شد، آمده است. من قصد ندارم به بحث در مسائل اقتصادی بپردازم. کوششم اینست که گفته ها و تصمیمات و اقدامات رهبران حزب و دولت شوروی را در کنار نوشته های پایه گذاران مارکسیسم بگذارم و از این طریق تعارض آنها را نشان دهم.

در سوسیالیسم، خلاف سرمایه داری، سود نقش محرک تولید را ندارد

«نرخ سود قوه محرکه تولید سرمایه داری است. اشیاء تنها زمانی تولید می شوند که سودآور باشند.»

(مارکس)

«شکل دورانی $G \dots G$ که نقطه آغاز و انجامش پول واقعی است به محسوس ترین وجهی نشان

می دهد که تحصیل پول علت محرکه تولید سرمایه داری است» (مارکس، «کاپیتال»)

«این درست است که نیروی محرکه عمده اقتصادی سرمایه داری کسب سود است. (اما) اینهم

درست است که کسب سود نه هدف و نه نیروی محرکه صنایع سوسیالیستی است.» (ستالین)

در «سیستم اقتصادی جدید» (۱۹۶۵) آمده است:

«برای آن که مؤسسه در جهت افزایش مداوم بازده سیر کند بهترین آن است که از شاخص سود و

سوددهی استفاده شود»

«شاخص سود باید محک بازدهی هر کلکتیو باشد و به محرک اقتصادی عمده تبدیل شود»
(گاریوزف: وزیر دارائی ۱۹۶۵)

در سوسیالیسم، به عکس سرمایه داری، وسائل تولید کالا نیست

«در شرایط سوسیالیسم» هیچ کس به جز کارش چیزی نمی تواند تحویل دهد... هیچ چیز به جز وسائل مصرفی فردی نمی تواند به مالکیت افراد جداگانه درآید» (مارکس: «برنامه گوتا»)

و این کاملاً طبیعی است چون افتادن وسائل تولید در گردونه خرید و فروش به معنی تولید خصوصی است که با سوسیالیسم سازگار نیست. در توافق با اندیشه مارکس، ستالین بر آنست که «وسائل تولید را در نظام ما به هیچ وجه نمی توان مشمول مقوله کالا کرد»
(«مسائل اقتصادی سوسیالیسم»)
در برابر این تصریحات:

«اصل تجارت آزاد محصولات باید به تدریج به تمام بخش های اقتصاد توسعه یابد»
(خروشچف ۱۹۵۸)

خروشچف خود پیشقدم شد و «ایستگاه های ماشین و تراکتور» را که متعلق به دولت بود به شرکتهای تعاونی کشاورزی فروخت.
نتیجه ای که از کنفرانس اقتصاددانان در جون ۱۹۶۵ حاصل آمد این بود:

«مسئله بازار نه فقط برای اجناس مصرفی که برای وسائل تولید نیز وجود دارد.»
شک نیست که وقتی وسائل تولید که انقلاب سوسیالیستی آنها را در مالکیت دیکتاتوری پرولتاریا درآورده، از اختیار دولت بیرون رود و به مالکیت افراد جداگانه درآید، استفاده از این وسائل برای اندوختن پول و ثروت و استثمار کارگران اجتناب ناپذیر است.

در سوسیالیسم، خلاف سرمایه داری، «ذینفعی مادی» وجود ندارد

در سرمایه داری «کار، ارضای یک نیاز نیست، فقط وسیله ارضای نیازمندیها در طول کار است»
(مارکس)

سخن مارکس اینست که کار باید به نیاز زندگی بدل شود و نه این که وسیله ای برای تأمین نیازمندیها باشد. «ذینفعی مادی» درست در نقطه مقابل نظر مارکس است.

«کمونیسم در جهانی آغاز می شود که از خودگذشتگی و مجاهدت کارگران ساده پدید می گردد... و هدفش میزان بازدهی کار است» (لنین)

افزایش بازدهی کار ثمره از خودگذشتگی و شور و شوق کارگران ساده است و نه «ذینفعی مادی». اما در «سیستم اقتصادی جدید» «ذینفعی مادی» به مثابه یک اصل در اقتصاد شوروی راه خود را باز کرد. «ذینفعی مادی» بدین معنی است که همه اعضای یک مؤسسه اقتصادی از سود مؤسسه سهم می برند و این موجب می شود که تمام نیروی خود را به کار برند تا مؤسسه سود ببرد و هر چه بیشتر سود ببرد ۱ (و این یکی از همان اصول ششگانه «انقلاب» «شاه و ملت» است که چند سال پیش از آن، در ایران به خاطر استثمار هر چه بیشتر کارگران به سود سرمایه های خارجی عرضه شد).

در سوسیالیسم، خلاف سرمایه داری، اختیار و اقتدار مدیران مؤسسات از مرز معینی فراتر نمی رود

«در سیستم اقتصادی جدید» اختیارات مدیران بنگاه های اقتصادی تا درجه مدیران و سرمایه داران در نظام سرمایه داری افزایش می یابد.

مدیر بنگاه دارای «مسئولیت کامل» است، به نام بنگاه بدون اجازه از بالا کار می کند، صاحب دارائی بنگاه است و آن را آنطور که مصلحت بداند مورد استفاده قرار می دهد. او اختیار دارد با سرمایه گذاری مستقل، تولید را توسعه بخشد، می تواند وسائل تولید بخرد و بفروشد. او نقشه تولید و فروش را تنظیم می کند و بدون توجه به احتیاجات جامعه آزادانه به تولید اجناسی می پردازد که سود کلان تری می بخشند. او در استخدام، اخراج، جریمه کارگران، در تعیین دستمزد و جوایز آنان اختیار تام دارد. اگر باور ندارید به مصوبات زیر نگاهی بیندازید:

«مؤسسات برای استفاده از پول در گردش خود، در استفاده از کاهش مقرریها و نیز در استفاده از

پول فروش مازاد تجهیزات و ارزشهای مادی دیگر از اختیارات وسیعی برخوردار خواهند بود.»

(پیشنهاد کاسیگین در جلسه سپتامبر ۱۹۶۵ کمیته مرکزی)

فروش «تجهیزات اضافی، وسائل حمل و نقل، آلات و ادوات، اموال، مواد خام، سوخت، دام های

کارکن، از یک بنگاه به سایر بنگاه ها و سازمان ها بلامانع است.» «منابع حاصل از فروش وسائل

مادی که در اختیار مؤسسه قرار می گیرند باید برای سرمایه گذاری علاوه بر نقشه سالیانه مورد

استفاده قرار گیرند.»

(تصویب نامه شورای وزیران، ۴ اکتوبر ۱۹۶۵)

چنین است به اجمال اصول راهنمای «سیستم جدید» بدیهی، وقتی تحصیل سود به صورت نیروی محرکه تولید درآید، وقتی وسائل تولید مانند هر کالای دیگر در بازار قابل خرید و فروش باشند و هر کس بتواند آنها را بخرد و به کار اندازد و هر آنچه که خواست تولید کند، وقتی قدرت مدیران بنگاه ها تا آن اندازه بالا رود که در همه چیز و همه حال خود تصمیم بگیرند و حتی سود بنگاه را سرمایه گذاری کنند، وقتی «ذینفعی مادی» مدیران بنگاه ها را به تحصیل سود هر چه بیشتر و از هر راه ممکن ترغیب می کند و آنها را وامی دارد آن اجناسی را تولید کنند که سودآور است و سهم بزرگی از سود را نصیب خود گردانند، البته اثری از اقتصاد موزون و هم آهنگ طبق نقشه باقی نمی ماند هرج و مرج تولید جای آن را می گیرد، آنگاه شرایطی فراهم می آید که بتوان از کار دیگری بهره کشی کرد، ثروت انداخت، فقر و محرومیت آفرید.

اینها همه واقعیات است، واقعیاتی که رهبران شوروی پس از مرگ ستالین بر روی صحنه جامعه شوروی آوردند، اینها همه واقعیاتی است که مطبوعات شوروی آنزمان به وفور جلوه های آن را در زمینه های گوناگون رقم زده اند. آیا رهبران حزب و دولتی را که چنین سیاست اقتصادی را در پیش گرفتند می توان کمونیست شمرد؟ آیا کشوری که در مسیر چنین مشی و سیاستی پیش می رود که ناگزیر سر از نظام سرمایه داری درمی آورد ممکن است کشوری سوسیالیستی به شمار آورد؟

امروز بسیاری اند کسانی که گناه دگرگونی اتحاد شوروی را از سوسیالیسم به سرمایه داری، گناه فروپاشی آن را به گردن گورباچف می اندازند و این فقط برای آنست که خطای خود را در شناخت ماهیت رهبران شوروی پس از مرگ ستالین، در شناخت مشی و سیاست آنها دانسته و آگاهانه بپوشانند. شاید بتوان پذیرفت که افرادی مانند بقراتی، روستا و امثال آنها که درکی جغرافیائی از سوسیالیسم داشتند و برای آنها سوسیالیسم یک منطقه جغرافیائی بود و نه یک ساخت اقتصادی - اجتماعی. برای آنها کشور پهناور روسیه نمودار سوسیالیسم بود ولو آنکه یلتسین در آن یک «جمهوری سلطنتی» تزاری برقرار کند، شاید بتوان پذیرفت که کسانی که مانند جودت که خود را از قید درک و فهم مسائل آزاد

کرده بودند، از آنچه که در پیرامون آنها می گذاشت هیچگونه دیدی نداشتند. اما به یقین کسانی مانند کیانوری، اسکندری، طبری، می دیدند آنچه که در اتحاد شوروی می گذرد، در بستر سوسیالیسم جریان ندارد، مثنی و سیاست رهبران شوروی در مسیر صحیحی حرکت نمی کند.

از دهه شصت میلادی تمام عواقب نظام سرمایه داری در اتحاد شوروی بروز کرد و رو به شدت نهاد. من در نشریه ای تحت عنوان «امپریالیسم نوحاسته شوروی» تمام جلوه های امپریالیسم شوروی را با تکیه بر گفته های مقامات بلند پایه شوروی و نوشته های مطبوعات شوروی نشان داده ام، نشان داده ام چگونه با استقرار نظام سرمایه داری دولتی همه گونه معایب و مفاسد اجتماعی میدان بروز یافتند، همان معایب و مفاسدی که امروز در شرایط دیکتاتوری اقلیت بورژوازی جمهوری اسلامی به چشم می آیند.

یکی از اهداف اساسی من اینست که نشان دهم مسأله «هفتاد سال کمونیسم» که همواره بر سر زبانها است افسانه ای بیش نیست، افسانه ای که تبلیغات بورژوازی امپریالیستی برای کوبیدن سوسیالیسم و کمونیسم اختراع کرده و به خورد جوانان و مردمان ناآگاه و سرخورده می دهند. نظام سوسیالیستی چنان که در پیش آمد مختص به دوران نخستین پس از انقلاب است که فقط سی و پنج سال طول کشید. برای من کاملاً روشن است که در اوضاع و احوال کنونی به هدف خود دست نخواهم یافت. محیط اجتماعی در سراسر جهان آنچنان انباشته از تبلیغات ضد کمونیستی است و آنچنان جنجال و هیاهویی به ضد مارکسیسم برپا است که صدای من و امثال من در آن بازتابی نخواهد یافت. اصرار من بر این مسائل از دیدگاه حال نیست، از افق دید آینده است. بدون شک مردم از تکرار یک نواخت کلمات و شعارهای یک نواخت خسته خواهند شد و دیگر به آنها واقعی نخواهند گذاشت. بالاخره این حقیقتی است که با دروغ همه مردم را برای همیشه نمی توان فریفت. طبقه کارگر از نو برمی خیزد چنانکه اکنون برخاسته است. با رستاخیز طبقه کارگر کمونیسم که آرمان و آینده ناگزیر آن است از نو جان می گیرد. آنگاه است که نگرشی به گذشته ضرورت می یابد و آنگاه است که این نوشته می تواند بر گذشته پرتوی بيفکند.

البته در آن اوان دید من از مثنی و سیاست ضد کمونیستی رهبران ضد کمونیست شوروی دقیق و روشن نبود و افزون بر آن این مثنی به تدریج طی چندین سال شکل گرفت. اما به هر تقدیر ارزیابی من از حملات ناروا به ستالین و از مسائل «تئوریک» مطروح در کنگره ۲۰ منفی بود و من هیچ گاه به آنها تن در نادم. کیانوری در جایی از خاطرات خود می گوید که من به ستالین علاقه داشتم و بدین نحو می خواهد مخالفت مرا با رهبری ضد سوسیالیست اتحاد شوروی ناشی از سمپاتی من به ستالین وانمود کند و واقعیات را به عرصه ذهنیات ببرد. نه من یگانه کسی بودم که به ستالین علاقه و احترام داشتم دیگران از جمله خود کیانوری به یقین در ستایش ستالین همیشه جلوتر از من حرکت می کردند. فرق من با آنها در این بود و هست که من ستالین را مارکسیستی بزرگ و سازنده دنیایی نوین می دانستم و از او بدین مناسبت با علاقه و احترام یاد می کردم و هنوز هم یاد می کنم. دیگران که در ستایش ستالین کار شان حتی تا سرحد پرستش بالا می رفت، وقتی ورق برگشت و دلکی به نام خروشچف ستالین را دشنام و ناسزا گفت، آنان نیز گذشته را به دست فراموشی سپردند، به یک بار جبهه خود را عوض کردند و با دلک هم آواز شدند. اگر رفتاری درخور مذمت است رفتار آنها است.

مخالفت من (و نیز قاسمی) با اتحاد شوروی در ارتباط با سمپاتی به ستالین نبود و نیست. ضدیت من با اندیشه ها و تصمیمات و اقدامات رهبران شوروی بود که در مسیر امحاء سوسیالیسم و بازگشت به سرمایه داری سیر می کردند، مخالفت من با رها کردن مواضع و ایدئولوژی طبقه کارگر و گرویدن آنها به مواضع و ایدئولوژی بورژوازی بود.

چنان که گفتم رهبرانی از حزب توده دگرگونی خصلت طبقاتی رهبران اتحاد شوروی را می دیدند اما چشم خود را بر روی آن می بستند و به خود تلقین می کردند که سوسیالیسم همچنان ادامه دارد. حزب توده در مهاجرت خود را در

خدمت امپریالیسمی نواخته گذاشت و وابستگی به امپریالیسم را به همبستگی پرولتری تعبیر کرد. حزب توده در مهاجرت در وابستگی به سوسیال امپریالیسم افتاد که نفی انترناسیونالیسم پرولتری بود. خصلت طبقاتی حزب توده نیز دگرگون شد و از یک حزب طبقه کارگر به یک حزب وابسته به امپریالیسم درآمد و آلت اجرای سیاست های آن گردید. سازش با رژیم شاه، سیاست نزدیک شدن به خمینی زمانی که او هنوز در بغداد به سر می برد و بالاخره مشی حزب توده ایران در قبال نظام جمهوری اسلامی که بر پشتیبانی بی چون و چرا و بی قید و بند از این نظام قرار داشت. قرار دادن حزب و متحدان آن در خدمت دوام، تحکیم و استواری رژیم خمینی، همه از مظاهر دور شدن از ایدئولوژی طبقه کارگر و تبعیت از مطامع توسعه طلبانه سوسیال امپریالیسم شوروی بود. اینها همه لکه های ننگی است بر دامن حزب توده که هرگز زدودنی نیست.

۱ - شاید چنین به نظر رسد که پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی باید اصل «ذینفعی مادی» را به کار گرفت برای آنکه نیروهای مولد به رشدی سریع و کلان دست یابند. اما دوره پس از انقلاب اکتوبر به خلاف آن گواهی می دهد. طی این دوره علی رغم موانع و مشکل های فراوان نیروهای مولد آنچنان رشدی یافتند که از کشور عقب مانده روسیه دومین کشور نیرومند جهان زاده شد و این بدون آن که از «ذینفعی مادی» سخنی در میان باشد. وانگهی اگر «ذینفعی مادی» را به عنوان یک اصل بپذیریم و افراد جامعه را با این روحیه بار آوریم که برای تحصیل پول بیشتر و زندگی بهتر باید بیشتر و سخت تر کار کرد، معلوم نیست چگونه و در کجا می توان اجرای این اصل را متوقف ساخت و توده ها را با روحیه کار به مثابه یک نیاز و نه به خاطر کسب پول پرورش داد. به خاطر دارم در تمام دورانی که حزب توده در عرصه ایران فعالیت داشت، من ساعتها در روز و تا دیروقت در شب به کار حزبی یا به شرکت در حوزه ها اشتغال داشتم بی آن که چشمداشت پاداشی باشم. این خصلت منحصر به من نبود تقریباً همه اعضای حزب از آن برخوردار بودند. چرا چنین خصلتی نمی تواند و نباید همه افراد جامعه را دربرگیرد؟ اضافه کنم از سودی که از کار و زحمت کارگران نصیب مؤسسه می گردید، سهم بزرگتر به اقلیت کوچک کارکنان عالیرتبه مؤسسه (مدیر، مهندسان، حسابدار و غیره) می رسید؛ باقیمانده به کارگران، یعنی اکثریت کارکنان مؤسسه تعلق می گرفت که آنهم به تساوی میان آنها تقسیم می شد و نه بر حسب سهمی که هر یک در کار مؤسسه ادا می کردند.